جغرافیای تاریخی فرغانه

مهدی فرجی[۱]، بهزاد قاسمی[۲]

تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۱۰/۱۹
تاریخ پذیرش مقاله: ۹۰/۱۱/۳۱

چکیده

تحقیق حاضر به شرح جغرافیای تاریخی «فرغانه»،که یکی از ایالتهای خراسان بزرگ (خراسان قدیم به علاوه ماوراءالنهر) از قرون اولیه اسلامی به بعد بود، می پردازد. همچنین ، منابع طبیعی، شهرها و عالمان ایالت فرغانه و چگونگی فتح آن بدست اعراب مسلمان و اوضاع سیاسی و اداری آن از دوره اسلامی تا قرون معاصر توضیح داده می شود. به دلیل توجه اندک منابع جغرافیایی و تاریخی به مسائل اجتماعی و فرهنگی فرغانه، بخش مختصری از مقاله شامل این حوزه ها می شود. یافته های تحقیق بیانگر آنست که ایالت فرغانه در جوار سرزمین و مردمان ترک بوده و در دوره باستان جزء ایران زمین محسوب می شده و در دوره اسلامی نیز تحت حکومت خلفای راشدین،اموی و عباسی و حکومتهای ایرانی و ترک و مغول بوده است.

واژگان کلیدی

جغرافیای تاریخی، ایالت فرغانه، منابع طبیعی، اوضاع سیاسی و اداری، دانشمندان و ادبا .

[۱] دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهید بهشتی(نویسنده مسئول)
[۲] کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی

مقدمــه:

وجه تسمیه فرغانه

ابن خردادبـه مـی گویـد فرغانـه را انوشـیروان پادشـاه ساسانی بنا کرد و از هر خاندان عده‌ای را به آنجا منتقـل کرد وآن را «از هر خانه» نامید. (ابن خرداد به، بیتـا: ۲۹) قزوینی نیز با اندک تفاوت در مورد وجه تسـمیه فرغانـه می نویسد: «گویند انوشیروان او را بنا نهاده و چون از هر ولایت، خانوار متفرقه به آنجا فرستاده آن شـهر موسـوم به هر خانه شـده و بـه سـبب کثـرت اسـتعمال فرغانـه گویند» (قزوینی، ۱۳۷۳: ۶۸۵)

جغرافیای طبیعی فرغانه

۱- موقعیت جغرافیایی

در قرون اولیـه اسـلامی جغرافیـادانـان و مولفـان کتـب مربوط به اوضاع جغرافیایی ، سرزمینهای ربع مسکون را به اقلیمهای هفتگانه تقسیم کرده بودنـد. در ایـن میـان فرغانه در آثار جغرافیایی و تاریخی متقدمان در اقلیمهای متفاوتی جای گرفته که به نمونه هـای مهـم آن اشـاره میکنیم

در احسن التقاسیم چنـین آمـده اسـت: «میانـه اقلـیم ششم نزدیـک قسـطنطنیه و آمـل و خراسـان و فرغانـه باشد» (مقدسی، ۱۳۶۱: ج ۱،۸۹) در البـدان چنـین نقـل شده : «بلاذری گوید: خراسان چهار جزء است کـه جـزء چهارم آن ماوراء النهر است و چاچ و طراز بنـد و سـغد و آن کـس (کـش) اسـت و نسـف و ... فرغانـه و شـم و سـمرقند و...» (ابـن فقیـه،۱۳۴۹: ۱۷۰) در آثـار الـبلاد، فرغانه جزء اقلیم پنجم به شـمار آمـده اسـت (قزوینـی: ۵۶۸) فرغانه در معجـم البلـدان نیـز جـزء اقلـیم پـنجم محسوب شده است (حموی، ۳:۱۳۸۳) در کتاب آفرینش و تاریخ، فرغانه جزء خراسان واقلیم چهـارم آمـده اسـت. (مقدسی،۱۳۷۴: ج ۲، ۵۹۰) درکتـاب مجمـل التـواریخ و القصص، فرغانه جزء اقلیم چهارم ذکر شده است (مولـف گمنـام ، بـی تـا: ۴۸۰) ابـن خلـدون در شـرح موقعیـت جغرافیایی فرغانه چنین مـی گویـد: «کرانـه خـاوری رود جیحون سرزمین سغد و اشروسـنه از بـلاد ترکـان دیـده می شود و در مشرق آن سرزمین فرغانه واقع است که تا آخرخاور این بخش امتداد دارد» (عبدالرحمن ابن خلدون، ۱۳۷۵: ج ۱،۱۱۶) در کتاب نخبه الدهر فی عجائب البـر و البحر که در قرن هشتم نوشته شده، فرغانه جزء اقلـیم چهارم ذکر شده است (انصاری دمشقی،۳۴:۱۳۸۲)

توصیفات ذکر شده جهت آشنایی با کتب جغرافیایی و موقعیت فرغانه در تقسیم بندی آنهابود. ازمحققـان قـرن نوزدهم و بیستم که کتاب ارزشمندی در باب جغرافیـایی تاریخی است، لسترنج انگلیسی می باشـد. وی فرغانـه را جزء ایالات رود سیحون جای داده است. (لسترنج،۱۳۷۷: ۵۰۴)

ظهیـر الـدین محمـد بـابر، موسـس سلسـله پـارس گورکانیـان هنـد در مـورد موقعیـت جغرافیـایی فرغانـه می‌گویـد: «در سـمت مشـرق آن کاشـغر واقـع اسـت و درمغرب آن سمرقند، در طرف جنوب کوهستان بدخشان و در شمال آن بلاد مـاکلیغ و مـاتو و ماکـا بـوده انـد .... اطراف مملکت همه کوه است مگر از طـرف مغـرب بـه جنب سمرقند ... رود سیحون ... از جانب شمال و مشرق آمده در میان ملک گذشته به سمت مغـرب مـی رود ...» (سرجان ملکم،۱۳۸۰: ۱۸۴) قروینی نیز فرغانه را ولایتی در مملکت ماوراء النهر در سر حـد سـرزمین ترکـان بـر شمرده است. (قزوینی: ۶۸۵) در اکبر نامه کـه کتـابی در تاریخ گورکانیان هند بـه قـرن یـازدهم هجـری اسـت ، فرغانه جزء اقلیم پنجم ذکر شده و در مورد موقعیـت آن چنین گفته شده است: «... شرقی آن که کاشـغر، غربـی آن سـمرقند، جنـوب آن کوهسـتان سـرحد بدخشـان و شمال آن به شهرهای چون امالیغ، الماتو و یانگی که به اترار مشهور است...» (ابوالفضل مبارک،۱۳۸۵: ۱۳۵)

۲- منابع طبیعی

بنــا بــر منــابع، رودهــای ایالــت فرغانــه عبارتنــد از: «سیحون»، «جیحون»، «مروگیو» (مارکوات،۱۳۸۳: ۳۶)

«فرغانه» و «شاش» می‌باشند. رودهای فرغانه و شاش قابل کشتیرانی بوده و به دریاچه «جرجانیه» وارد می شوند. (مسعودی،۱۳۷۴: ۹۶) سرچشمه رود فرغانه از پامیر و سرچشمه رودخانه چاچ از سرزمین ترک ذکر شده است. (مقدسی، ۱۳۶۱: ج۲، ۵۹۴)

در آثار البلاد در باب اوضاع طبیعی و محصولات فرغانه چنین آمده است: «در آنجا کوهی است که تا ولایت ترکستان ممتد است و در آن کوه، انگور و سیب و هر قسم میوه به هم می‌رسد که کسی مالک آن نیست. گل سرخ و بنفشه و فندق صحرایی در آن کوه و سایر کوههای ترکستان باشد و از معدنیات، طلا و نقره و زیبق و مس و آهن و فیروزج و زاج و نوشادر و نفت و زفت در آن ولایت باشد و در آن جا کوهی است که سنگ دخان در آن کوه به هم رسد و چون آن سنگ را بسوزانند خاکسترش را به جای صابون و اشنان بکار برند. اصطخری گوید که چنین سنگ زغال در هیچج ولایتی ندیده‌ام. در آنجا چشمه های آبی است که در تابستان یخ بندد و در زمستان بسیار گرم است» (قزوینی: ۶۸۶-۶۸۵) در همین باب در جغرافیای حافظ ابرو آمده است: «سمت شرقی حدود فرغانه به جبل چین محدود می شود ... و هم در این کوه به حدود فرغانه سنگی است سیاه که به آتش همچون انگشت می سوزد و زرگران و آهنگران به کار می برند و چون سوخته می‌شود به خاکستر آن جامعه می شویند، سفید می‌شود و سنگهای این کوه به الوان مختلف باشد» (حافظ ابرو، ۱۳۷۵: ج۱، ۱۹۶)

در تاریخ ملازاده آمده است: «نزدیکترین کوهها به بخارا کوهیست که آنرا ورکه خوانند که میان سمرقند و کش بیرون شود ... در حد فرغانه و به طراز پیوندد و تا حد چین برسد ... و کان نوشادر و کان زاج ومعدن آهن و ژیوه و مس و سرب و معدن زر و پیروزه به فرغانه باشد» (معین الفقرا،۱۳۷۰: بخش مقدمه، ۱۳)

در حبیب السیر ازکوهی به نام «جبل فرغانه» یاد شده است که در آن «گیاهی روید بصورت آدمی که آنرا بیروح الصنم گویند و آن گیاه در قوت باء اثر تمام دارد» (خواند میر، ۱۳۸۰: ج۴، ۶۷۵) در احسن التقاسیم بردگان ترک و جامه های سپید و جنگ افزار مانند شمشیر و مس و آهن مهمترین کالاهای صادراتی فرغانه بر شمرده شده اند. (مقدسی ،۱۳۶۱، ج۲، ۴۷۷) در همین کتاب که در قرن چهارم هجری نوشته شده است، خراج فرغانه «دویست و هشتاد هزار محمدی» ذکر شده است (همان، ۴۹۶)

۳- بلایای طبیعی

از مهمترین سوانح طبیعی که در منابع جغرافیایی و تاریخی مربوط به فرغانه بدان اشاره شده، زلزله می باشد. از جمله زلزله هایی که در منابع بدانها اشاره شده است؛ زلزله‌ای به سال ۲۲۴ ه . ق است که بدون شرح در کتاب «زین الاخبار»ذکر شده (گردیزی،۱۳۶۳: ۳۰۰)، زلزله ای که در التنبیه و الاشراف که درشرح آن آمده «از حدود چین آغاز شده و بولایت فرغانه پیوسته بود. املاک و دهکده ها و آبادی های بسیار فرو رفته بود و در این ولایت مردم بسیار تباه شد ...» (مسعودی، ۴۸:۱۳۶۵) و زلزله ای در دوره مظفر الدین شاه قاجار که در شهر «اندیجان» از سرزمین فرغانه رخ داده بود (سپهر ،۱۳۶۸: ۶۳۴)

تاریخ سیاسی و اداری

۱- فرغانه در دوره باستان

در تاریخ اساطیری نیز از فرغانه یاد شده است؛ بدین صورت که گردیزی می گوید: «تیرگان، سیزدهم ماه تیر موافق ما هست و این آن روز بود که آرش تیر انداخت اندران وقت که میان منوچهر و افراسیاب صلح افتاد و منوچهر را گفت هر جا که تیز تو برسد (از آن تو باشد) پس آرش تیر بینداخت از کوه رویان و آن تیر اندر کوهی افتاد میان فرغانه و طخارستان و آن تیر روز دیگر بدین کوه رسید و مغان دیگر روز جشن کنند ...» (گردیزی،۱۳۶۳: ۵۱۷) ازاین روایت چنین مستفاد می شود که فرغانه، جزء قلمرو منوچهر بوده است. همچنین

به نقل از ابن اثیر فرغانه یکی از شهرهایی بوده که زردشت در آنجا به تبلیغ دین خود پرداخت ولی موفقیتی در آنجا کسب نکرده؛ به سوی دربار ویشتاسب بن لهراسب رهسپار شد.(ابن اثیر،۱۳۷۱: ج ۳، ۱۰۶)

روایت دیگر نقل دینوری می باشد که می گوید: «اسکندر در مسیر فتوحات خود به سمت شرق به فرغانه می‌رسد در آنجا مردمی تنومند و زیبا دید که از او فرمانبرداری کردند» (دینوری،۱۳۷۱: ۶۳)

بنای شهر فرغانه در «مسالک وممالک ابن خردادبه»، به انوشیروان ساسانی نسبت داده شده است (ابن خرداد به،بیتا: ۲۹) در بیان جنگهای انوشیروان در شرق چنین ذکر شده است که وقتی انوشیروان به سرزمین هیاطله لشکر کشید و سرزمینهای چون تخارستان و زابلستان و کابلستان و چغانیان راگشود، «سنجبوخاقان» سپاهیانی جمع نموده به سوی خراسان لشکر کشید و شهرهایی چاچ و فرغانه و سمرقند و کش و نسف را تصرف نمود. انوشیروان درمقابل، پسرش هرمز را با سپاهی به جنگ خاقان ترک فرستاد که در این نبرد سرزمینهایی را که خاقان ترک، گرفته بود، تخلیه نمود و بازگشت. (دینوری،۱۳۷۱: ۹۶) در این روایت نیز فرغانه، جزء قلمرو انوشیروان ساسانی قلمداد شده است . در روایت دیگری از ثعالبی نیز فرغانه جزء قلمرو انوشیروان یاد شده است (ثعالبی،۱۳۸۴: ۲۹۶). در همین مورد در فارسنامه ابن بلخی با اندک تفاوتی ذکر شده است که انوشیروان بعد از نبرد با خاقان ترک، صلح نمود وماوراءالنهر و فرغانه از آن انوشیروان شد و سرمزینهای آنسوی فرغانه به تصاحب خاقان ترک در آمد(ابن بلخی،۱۳۷۴: ۲۳۵)

یزدگرد ساسانی پس از شکست هایش در غرب ایران به سوی شرق عزیمت نمود تا نیرویی کسب کرده و آماده نبردهای بعدی با اعراب باشد. یکی از مقاصد یزگرد در شرق، علاوه بر استفاده از توانهای نظامی شرق ایران، طلب کمک از خاقان چین بود. طبری در همین رابطه می گوید «او به طلب نجات برفت و از نهر عبور کرد و آهنگ فرغانه و دیار ترکان کرد ...» (طبری،۱۳۷۵: ج۵، ۲۰۰۱) یزدگرد درمرو بود که به فرمانروای چین و شاه فرغانه و شاه کابل و شاه خزر نامه نوشت و از آنها درخواست یاری نمود. (طبری، همان ، ۲۱۴۹) ابن مسکویه نیز می گوید: «... به روزگار عمر خطاب، یزگرد همچنان در فرغانه بماند تا روزگار عثمان در میان او و پارسیان، نامه‌ها می‌رفت و می‌آمد» (ابن مسکویه،۱۳۷۶-۱۳۶۹: ج۱، ۳۷۰)

قابل ذکر است که در دوره باستان، فرمانروای هر ایالت مهمی لقبی داشت که به پادشاه فرغانه «اخشید» می گفتند (ابن خرداد به،بیتا: ۳۴)

فرغانه در دوره اسلامی

۱- فتح فرغانه و حاکمان آن در دوره خلفای راشدین و اموی

بعد از سقوط ساسانیان و ورود اسلام به ایران و نواحی شرقی آن، فرغانه در زمان خلافت عثمان، توسط «عمیر بن عثمان بن سعد» حاکم خراسان به صلح گشوده شد (طبری، همان، ۲۱۱۰ و شبانکاره ای۱۳۸۱: ج۱، ۲۸۹ و ابن خلدون،۱۳۶۳: ج۱، ۵۶۳) از آنجا که مسلمین در فتوحات خود سه راه ایمان‌آوردن به اسلام، صلح و دادن جزیه و جنگ را پیش روی مردم سرزمینها می نهادند، با توجه به اینکه در زمان عثمان، فرغانه به صلح گشوده شده، بیانگر این مطلب است که هنوز مردم آن منطقه اسلام نیاورده بودند و جزیه می پرداختند. در تایید همین مطلب، طبری روایتی دارد که می گوید: در سال ۸۸ هنگامیکه قتیبه بن مسلم در «رامیتنه» بود. ترکان همراه با مردم از سغد و فرغانه به جنگ او آمدند و در نبردی که میان آنها درگرفت، ترکان شکست خوردند (طبری،۱۳۷۵: ج۹، ۳۸۱۷) در روایتی دیگر همان مورخ می گوید: قتیبه در شهر «اربنجن» بود که «غوزک» فرمانروای سغد به همراه گروه زیادی از ترکان و مردم چاچ و فرغانه به جنگ با او آمدند که در نهایت آنها در سمرقند با مسلمین صلح کردند (طبری، همان، ۳۸۶۲). اما مقدسی روایتی شبیه به روایات طبری را با

اندک تفاوتی چنین می گوید که در زمان حکمرانی قتیبه بن مسلم باهلی در خراسان، ترکان و مردم سغد و چاچ و فرغانه شورش کردند که قتیبه آنها را شکست داد و پنجاه هزار سوار از آنها را کشت و به جنگ فرغانه رفت و از آن سرزمین به خوارزم بازگشت و اسیران این جنگها بالغ بر صد هزار بود (مقدسی، ۱۳۷۴،ج۲ ،۹۲۳)

در ایام خلافت ولید بن عبدالملک، قتیبه بن مسلم با هلی حکمران خراسان شد. در سال ۹۴ قتیبه چاچ و فرغانه را فتح نمود و تا خجنده و کاشان دو شهر فرغانه پیش رفت (طبری، همان ، ۳۸۷۰)

مولف تاریخ سند در ارتباط با فتوحات زمان ولید بن عبدالملک، می‌نویسد که در زمان این خلیفه «بلاد ماوراء النهر تا فرغانه و مملکت کابل و سند و ملتان مفتوح گشت» (بکری،۵:۱۳۸۲) از دیگر شهرهای فرغانه کاشان (کاسان)، اورشت، «بیعنجر»، «خشکت» (درتاریخ ابن خلدون اخسیکث و درالکامل اخسیکت ثبت شده است) بودند که توسط صالح برادر قتیبه گشوده شدند (بلاذری،۱۳۳۷: ۵۸۴ و ابن خلدون،۱۳۶۳: ج۲، ۱۰۰ و ابن اثیر، ج۱۳ ، ۱۲۹) از دیگر اقداماتی که قتیبه در ماوراء النهر و فرغانه و «شاش» انجام داد مقیم کردن اعراب در این نواحی بود (بلاذری،همان: ۶۰۱) که به قصد محکم نمودن پایه‌های اقتدار و حکومت خود بود .

در زمان خلافت یزید بن عبدالملک هنوز فرغانه تسلیم نشده بود و مقاومت می‌کرد. در زمان این خلیفه، «سعید بن عبدالعزیز بن حارث بن حکم بن ابی العاص» والی خراسان بود که وی با پادشاه فرغانه نبردی انجام داد (یعقوبی، ۲۵۳۶: ۱۰۱) بعد از سعید بن عبد العزیز، سعید بن عمرو حرشی، حکومت، ماوراء النهر تا فرغانه را بدست آورد. وی پس از آنکه بخارا را تصرف کرد به جنگ شاه فرغانه رفت و در نهایت بنا به تقاضای شاه فرغانه، سعید با دریافت «صد هزار درم و پنجاه غلام و پنجاه کنیزک» صلح نمود. اما «جلنج» شاه فرغانه به صلح وفا ننمود و با سپاهی به لکشر مسلمانان حمله کرد که شکست خورده و کشته شد. (بلعمی، ۱۳۷۸-۱۳۷۳: ج ۴، ۹۲۶ و ۹۲۵)

پس از آن «مسلم بن سعید بن اسلم بن زرعه کلابی» والی خراسان شد که در زمان وی، مردم فرغانه با او جنگ نموده و او را شکست دادند (یعقوبی، ۲۵۳۵: ۷۸) در اواخر خلافت هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ ه.ق) نصر بن سیار حاکم ولایات خراسان و ماوراء النهر شد. در زمان او «محمد بن خالد ازدی» حکومت فرغانه را داشت در سال ۱۲۳ ه. ق نصر بن سیار برای دومین بار به فرغانه لشکر کشید تا این ایالت را مطیع سازد (طبری،۱۳۷۵: ج۱۰، ۴۲۹۵) از روایات فوق چنین مستفاد می شود که تا پایان حکومت امویان سرزمین فرغانه در زمانهای مختلف به فتح درآمده و مردم آن سامان مقاومت نموده و بارها شورش نموده‌اند .

۲- فرغانه در زمان خلفای عباسی

در زمان خلافت ابوالعباس سفاح عباسی، «شریک» در فرغانه علیه ابومسلم،قیام کرد. ابومسلم، زیاد بن صالح را به جنگ با شریک فرستاد. در نبردی که سال ۱۳۲ ه میان آنها درگرفت، شریک شکست خورده و به قتل رسید. (گردیزی،۱۳۶۳: ۲۶۹) در زمان منصور خلیفه عباسی، فرغانه هنوز اسلام نیاورده بود؛ موید این مطلب اینست که یعقوبی می نویسد که منصور، لیث را به سوی فرغانه فرستاد و در آن ایام پادشاه آنجا «قیران بن افرا کفرن» بود لیث با او جنگ نمود تا آنکه پادشاه فرغانه تقاضای صلح نمود و لیث با دریافت «مال بسیاری با آنان صلح کرد» (یعقوبی، ۱۳۷۱: ج۲، ۳۸۲)

یکی از مهمترین شورشها علیه هارون الرشید، شورش رافع بن لیث در شرق بود. در سپاهیان رافع، مردم فرغانه، او را علیه خلیفه و مسلمانان یاری می‌کردند (یعقوبی، همان، ۴۴۹) مامون نیز «سپاهیانی به غزای سغد و اشروسنه و آن گروه از اهل فرغانه که نقض عهد کرده بودند فرستاد» و بارها با آنان نبرد کرد مامون ضمن جهاد مکاتبه نیز می‌نمود و آنها را به اسلام و فرمانبرداری دعوت کرد (بلاذری،۱۳۳۷: ۵۹۹) این روایات حاکی از آنست که تا دوره مامون عباسی، مردم و شاه فرغانه اسلام نیاورده بودند.

با توجه به اینکه معتصم، عده‌ای از جنگجویان مصر را برگزید و آنان را «مغاربه» نامید وگروهی را از سمرقند و اشروسنه و فرغانه برکشید و آنان را «فراغنه» نامید. (ابن خلدون، ۱۳۶۳: ج۲، ۳۹۹)

از دوره معتصم، مردم و نظامیان فرغانه را در سپاه خلفای عباسی و ماموریتهای نظامی آنها می بینیم . «بشیر فرغانی» یکی از سرهنگان افشین بود که هزار مرد فرغانی در خدمت داشت و افشین را درنبردهایش علیه بابک خرمدین یاری می کرد (بلعمی،۱۳۷۸ – ۱۳۷۳: ج ۴، ۱۲۶۹) در سال ۲۴۹ اهالی فرغانه را در شورش بغداد در زمان خلافت مستعین علیه «اتامش» که مسئول بیت المال خلافت بود می‌بینم (ابن اثیر،۱۳۷۱: ج۱۷، ۲۸۹) در سال ۲۵۳ در شورشی که «ترکان و اهالی فرغانه و اشروسنه» جهت دریافت حقوق خود که به مدت چهار ماه به تعویق افتاده بود، «وصیف» از عاملان خلافت کشته شد (همان، ج ۱۸، ۴۴) در سال ۲۵۵ ترکان به همراهی مغربیان و مردم فرغانه به دلیل دریافت نکردن حقوق، معتز را از خلافت خلع و زندانی کردند. (همان، ج۲۸، ۵۹) در تشکیلات نظامی مهتدی خلیفه عباسی به حضور مردم فرغانه نیز اشاره‌ای شده است(همان، ج۱۸، ۹۶-۹۵)

۳- فرغانه در دوره حکومت سامانیان تا ازبکان

بنا به همکاریهای نزدیک خاندان سامانی با مامون خلیفه عباسی، فرزندان اسد هر یک حکومت مناطقی را بدست آوردند. حکومت فرغانه به احمد بن اسد واگذار شد (بیهقی،۱۳۶۱: ۶۸ و گردیزی،۱۳۶۳: ۳۲۲)

در دوره حکومت طاهر بن حسین فرزندان اسد بر حکومتهای خود باقی بودند. بعد از وفات طاهر؛ احمد بن خالد از جانب مامون برای انجام نظارت و بازرسی امور به خراسان و ماوراء النهر آمد. در این زمان ترکان، فرغانه را ازتسلط احمد بن اسد سامانی گرفته بودند، با کمک احمد بن خالد، فرغانه دوباره به تصرف احمد بن اسد در آمد (تتوی و قزوینی ،۱۳۸۲: ج۳، ۱۶۵۵)

احمد بن اسد سامانی در ایام پیری امارت فرغانه و سمرقند را به پسر بزرگ خود نصر واگذاشت و خود در سال ۲۵۰ وفات نمود. نصر بن احمد (نصر اول) در ایام حکومت خود در جنگی با برادر کوچک خود، امیر اسماعیل شکست خورد. امیر اسماعیل رفتار محترمانه ای با برادر بزرگش نمود و سروری او را پذیرفت و مصالحه بین آنها انجام گرفت در این ایام دارالملک نصر اول، فرغانه بود و امیر اسماعیل در بخارا حکومت می‌کرد پس از این مصالحه امیر اسماعیل از جانب برادر بزرگش ولی عهد شد (بیهقی،۱۳۶۱: ۶۸)

امیر اسماعیل در شوال ۲۳۴ در فرغانه متولد شد بعد از برادرش نصر اول، به حکومت سامانیان رسید. او برادر کوچک خود اسحاق را به جای برادر دیگرش ابوالاشعث اسد که در اختلافات میان نصر و اسماعیل از نصر جانبداری کرده بود، به حکومت فرغانه منصوب کرد (نرشخی،۱۳۶۳: ۲۶۶)

در زمان نصر دوم سامانی ۳۰۱ –۳۳۱ اسحاق بن اسد، عموی پدر نصر دوم، علیه وی در سمرقند شورش نمود و عاقبت بدست حمویه بن علی شکست خورد و او را دستگیر نموده و به بخارا بردند. پسرش الیاس پس ازمرگ پدر به فرغانه رفت و در آنجا با همدستی «محمد بن حسن بن مت» و جمعی از بزرگان قیام نموده به سوی سمرقند حرکت کرد، ولی در برابر لشکر امیر نصر شکست خورده به فرغانه بازگشت. الیاس بار دیگر در فرغانه شورش نمود و حاکم «شاش» او را کمک نمود. ولی در نهایت محمد بن مظفر حاکم فرغانه او را دلجویی نمود و امانش داد و به بخارا فرستاد و در آنجا، امیر نصر او را اکرام نمود و به دامادی خویش برگزید (همان، ۲۹۸-۲۹۷)

بعد از سامانیان فرغانه تحت حکومتهای فراخانیان، قراختاریان، سلطان محمد خوارزمشاه، چنگیز و امرای مغولی، امیران تیموری و خانات ازبک در آمد که به ذکر مختصری از حاکمان هر دوره می‌پردازیم .

در زمان حکومت پسران بغراخان اول و برادرانش، در سمرقند و فرغانه یکی از قراخانیان به نام «ابوالمظفر

ابراهیم بن نصیر ایلک» ملقب به عماد الدوله حکومت می کرد که در سال ۴۰۲ وفات یافت (ابن خلدون،۱۳۶۳: ج ۳، ۵۶۴) قدرخان یوسف بن بغراخان هارون بن سلیمان قراخانی در سال ۴۲۳ در گذشت وی بر سرزمینهای ترک نشین و بلاساغون حکومت می کرد. از میان پسران او، بغراخان، دیگر برادران و خویشان را به اطاعت خود درآورد و مملکت را میان آنها تقسیم کرد. او حکومت فرغانه را به عموی خود «طغان خان» داد. (همان، ج۳، ۵۶۳) پس از حدود ۴۳۲ ه. خانات متعد قراخانی به دو بخش تقسیم شدند یکی خانات غربی که مرکز آن سمرقند در ماوراء النهر بود و گاهی فرغانه را هم شامل می شد و دیگری خانات شرقی بود که سرزمینهای دره وسطای سیر دریا را در برمی گرفت و گاهی فرغانه، سمیر چای و کاشغر را هم شامل می شد (باسورث،۱۳۸۱: ۳۵۴) در قرن ششم یبغو ملک از بازماندگان حاکمان قراخانی در ولایت مرغینان و کاشان از ایالت فرغانه حکومت می کرد. این امیر به شاعری نیز مشغول بود و عوفی در کتاب لباب الالباب از او به نیکی یاد کرده است (صفا،۱۳۷۸: ج۲، ۷۲۹)

قراختاییان از بلاد چین به سمت غرب حرکت کردند و درمرزهای اسلام منزل نمودند. در زمان سلطان سنجر سلجوقی عصیان کردند و سنجر را شکست دادند و پس از آنکه سنجر از غزان نیز شکست خورد، قراختاییان جسورتر شدند و در منطقه نقش تعیین کننده یافتند و چندین بار نیز از جیحون گذشته و به اطراف خراسان تاخته بودند در ارتباط با همین موضوع جوزجانی می‌نویسد: «جمله ماوراء النهر و فرغانه و خوارزم و بعضی ازخراسان همه اموال بدیشان می فرستادند ... جز سلطان غور و بامیان که ایشان را منقاد نبودند، باقی جمله ملوک سرحدها منقاد آن جماعت گشته بودند» (جوزجانی،۱۳۶۳: ج۲، ۹۶) گورخان ختایی ماوراء النهر و فرغانه را تحت تسلط خود درمی‌آورد و حاکمان ماوراء النهر که پدر و جد سلطان عثمان قراخانی بودند را مطیع خود می کند (جوینی،۱۳۸۵: ج۲، ۸۸)

در قرن ششم سلطان محمد خوارزمشاه، همه خانات و حکمرانان قراخانی را که در ماوراء النهر بودند را مطیع نمود (جوزجانی،۱۳۶۳:ج۱، ۳۰۸-۳۰۷) فرغانه به گفته منکبرنی بر اثر جنگهای سلطان محمد خوارزمشاه با قراختاییان ویران شد. زیرا که در مسیر عبور لشکریان بود و مردم آن پیش از آنکه تاتارها به سمت ماوراء النهر و خراسان روی آورند، از آن ایالت خارج شدند (نسوی،۱۳۸۴: ۶۱) بعد از آن وقایع، وقتی سلطان محمد خوارزمشاه «گوچلک خان پادشاه تاتار» را در شکست دادن «ختا»یاری کرد ، خواستار سهم خود از سرزمینهای متصرفه ختا شد؛ کارآنها به اختلاف وسپس به جنگ کشید . گوچلک خان، کاشغر و بلاساغون و ترکستان را گرفت و خوارزمشاه شهرهای چاچ و فرغانه و اسپیجاب و کاشان را ویران کرد تا به دست تاتار نیفتند و مردمشان را به سرزمین اسلام منتقل نمود (ابن خلدون،۱۳۶۳: ج۴، ۱۸۵)

چنگیزخان مغول در مسیر فتوحات خود در قلمرو سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۱۷ پس از آنکه سمرقند را تصرف و ویران کرد برای تسخیر نواحی مختلف ماوراء النهر و فرغانه تا بلاساغون فرماندهی گسیل کرد (جوزجانی،۱۳۶۳: ج۲، ۱۰۷) چنگیزخان در زمان حیات خود ممالک متصرفی خود را میان فرزندانش تقسیم کرد. ترکستان و کاشغر و بلاساغون و چاچ و فرغانه و ماوراء النهر، سهم چغتای دومین فرزندش شد (جوزجانی، همان، ۱۶۸ و ابن خلدون،۱۳۶۳: ج ۶، ۵۲۶) قوبیلای قا آن در سال ۶۵۴ در نظر داشت تا در ماوراء النهر «براق بن بیسوتو» را به حکومت برساند. به همین منظور «براق» مامور انجام این مهم شد و مبارکشاه را به کمک امرا در ماوراء النهر کنار زد. هدف بعدی قوبیلای در ماوراء النهر کنار زدن دشمن خود، «قایدو بن قاشین» بود اما چون قایدو از نسل اوگتای بود و چنگیز در وصیت خود به نسل اوگتای نظر مساعدی نشان داده بود و خود قایدو نیز نیک رفتار و فرد شجاعی بود و به کفایت مشهور بود، با کمک شاهزادگان مغولی بر براق

پیروز شد وترکستان و ولایت فرغانـه و مـاوراء النهـر را تصرف کرد. (تتوی و قزوینی، ۱۳۸۲: ج۶، ۴۰۴۲-۴۰۴۱) در زمان فرمانروایی منگوقاآن بربلاد مفتوحه چنگیزخان، او حکومت ماوراء النهر و ایغور و فرغانه و خـوارزم را بـه مسعود بیک پسر محمود یلـواج عطـا کـرد (همـان، ج۶، ۳۹۱۲) «دواخانــت بــن قایــد و ســیجن» از حاکمــان مغولی اولوس جغتای بـود کـه بـه گفتـه صـاحب کتـاب منتخب التواریخ «پادشاهی به غایـت عاقـل، فاضـل، ... بوده در ترکستان و فرغانه، چند شهر بـزرگ احیـا کـرد، یکی خطه قبه الاسلام، اندکان است ... و تـا امـروز هـر محله در آن شهر به قومی مخصوص و منسوب است...» (نطنزی،۱۳۸۳: ۸۷-۸۶) سـال ۷۱۲ ه.«ایسـن بوقـا» از اولوس جغتای پادشاه شـد و حکومـت «بـلاد فرغانـه و ماوراء النهر» را بـه «کپـک» بـرادر خـود واگـذار کـرد. (تتوی و قزوینی ،۱۳۸۲: ج۷، ۴۳۷۴)

مدت قابل تـوجهی نیـز امیـران تیمـوری و سـپس خانات ازبـک برفرغانـه حکومـت کردنـد کـه بـه شـرح مختصر برخی از حاکمان و سیره آنها میپردازیم .

عمر شیخ میرزا فرزند ابو سعید تیمـوری اسـت او بـه سال ۸۶۰ ه. در سمرقند به دنیا آمـد از جانـب ابوسـعید، مدتی حاکم «اندجان» بود. در روش حکومتداری او آمده است: «در قواعـد مملکتـداری و رعیـت پـروری و آداب فرمانروایی و معدلت گستری در ازمنه و اعصار معـادل و مساهم نداشت ...» (ابوالفضل مبارک،۱۳۸۵: ۱۳۴-۱۳۳)

در کتاب شرفنامه و فهرس التـواریخ ذکـر شـده کـه حکومــت فرغانــه را عمــر شــیخ بــر عهــده داشــت (بدلیسی،۱۳۷۷: ج۲، ۱۲۹ و هدایت، ۱۳۷۳: ۳۰۱) بعد از عمر شیخ میرزا، پسرش ظهیر الدین محمد بابر موسـس سلسله تیموریان هندوسـتان، در سـال ۸۹۹ ه. بـه سـن دوازده سالگی در ولایت فرغانه به پادشـاهی رسـید. امـا قـدرت روز افـزون ازبکـان شـیبانی ، اسـتقرار وی را در ماوراء النهر، غیر ممکن کرد. به همـین دلیـل در سـال ۹۱۰ کابل را تصرف نمود و به سمت هندوستان رهسـپار شد. (جهانگیری،۱۳۵۹: مقدمـه، ۱۳ و قاسـمی حسـینی گنابادی،۱۳۸۷: ۱۰۷ و ترکمان،۱۳۸۲: ج ۲، ۴۲۹)

بعد از آنکه سرزمینهای مـاوراء النهـر و ترکسـتان بـه تصرف محمد خان شیبانی در آمد، وی ایالـت انـدجان و فرغانه را به «سـیونجک خواجـه» واگـذار کـرد. مولـف «مسخر البلاد» از سیونجک خواجه به عنوان «پادشاهی متشرع و بادیانت و در کمـال شـجاعت و دلاوری» یـاد کرده است (ابن عرب قطغان،۱۳۸۵: ۱۵۸) مـدت زمـانی هم در دوره حکومت محمد خان شیبانی در ماوراء النهـر و نواحی شرقی آن، «جـانی بیـگ سـلطان» در فرغانـه حکومت می کرد که از او نیز به نیکـی یـاد شـده اسـت (همان، ۱۸۱)

در سال ۹۷۴ ه. حاکم فرغانه یکی از خانات ازبک به نام «اسکندر خان بن جانی بیـگ سـلطان» بـود (جنابـادی، ۱۳۷۸: ۵۶۶)

خانات ازبک در زمان صفویه بر ماوراء النهـر و بلـخ و بدخشان و فرغانه حکومـت مـی کردنـد. از جملـه آنهـا عبدالله خان و عبد المومن خان بودنـد کـه معاصـر شـاه عبــاس صــفوی بودنــد(همــان، ۷۳۸-۷۳۷ و مرعشــی صــفوی،۱۳۶۳: ۲۳ و افواشــته‌ای نطنــزی،۱۳۷۳: ۵۵۶) وقتی به سال ۹۹۰ فرغانه و اندجان بـه تصـرف عبـدالله خان در آمد او امارت آن ممالک را به «اسفندیار سـلطان بن خسرو سلطان بن یار محمد سلطان بن جـانی بیـگ سلطان بن خوجو سلطان بن خان بـزرگ ابـوالخیر خـان ازبـک» ارزانـی داشـت. مولـف مسـخر الـبلاد در روش حکمرانی او آورده است: «ابواب عدل و انصـاف گشـاده، مداخل اهل ظلم و اعتسـاف در بسـت و در عـدل و داد کوشیده، بسیار بر رعیت آن دیار بروجـه احسـن سـلوک نمود ... لاجرم در اندک زمان ممالک اندجان بـه کمـال معموری و آبادی رسید و چون از ایام سلطنت آن سلطان نامدار و خسرو کامکار در آن دیـار، قریـب بـه نـه سـال گذشت ... صنعتی عارض شـده منجـر بـه مـرض مـوت گشت ...» (ابن عرب قطغان،۱۳۸۵: ۲۰۰)

در قرن دوازدهم هجری خان نشین ازبک دیگری بـه وسیله روسای قبیله مینگ در فرغانه پدیـد آمـد. ظهـور خانـدان فرمـانروایی ایـن خانـات «معمـولا بـه شـاهرخ اتالیق» نسبت می دهند. پسر شاهرخ، عبـدالکریم بیـگ

در سال ۱۱۵۳ ه. شهر خوقند را احیا کرد که بعدا پایتخت خانات خانواده او شد. نوه‌اش «ناربوتا» تحت حکومت مینگ، فرغانه را متحد ساخت. از این رو پسر و جانشین او «عالم» توانست عنوان خان بر خود گذارد و سلسله خانهای خوقند یا مینگ رسما با او آغاز شد. برادر و جانشین او «محمد عمر» از این هم فراتر رفت و بر روی سکه‌های خود لقب امیر المومنین به خود داد. خان نشین خوقند نیز مانند خانات دیگر بر اثر مشاجرات قبیله ای و دشمنی های داخلی دیگر، متزلزل شد و حتی یک چند به تصرف خانهای بخارا درآمد. خانات مینگ را توسعه طلبی روسیه تزاری نیز تهدید می‌کرد. در سال ۱۲۸۲ ه. روسها، تاشکند را از آنها گفتند و در آغاز سال بعد، یعنی ۱۲۸۳ ه. خوقند را به کلی سرنگون ساختند و سرزمینهای وابسته به آن را با عنوان قدیمی‌اش یعنی ایالت «فرغانه» به فرمانداری کل ترکستان ملحق کردند. (با سورث، ۱۳۸۱: ۵۵۹) در قرن سیزدهم هجری «سید امیر نصر الله بهادر سلطان» (۱۲۴۲-۱۲۷۷ ق) «ابن امیر حیدر سلطان بن امیر معصوم سلطان بن امیر محمد دانیال از بازماندگان سلاطین منغیتیه» به پایتختی بخارا در سال ۱۲۵۸ ه. برای سرکوب محمد علی خان، حاکم ایالت فرغانه به دلیل سرکشی و بدعهدی اش به این ایالت ، لشکر کشید. در این نبردف محمد علی خان شکست خورده (مولف گمنام، ۱۳۷۷: ۱۵۹-۱۳۹) و اظهار پشیمانی کرد و خواستار امان از سید نصر الله شد. در نهایت سید نصر الله او را امان داد و خطبه و سکه ایالت فرغانه را به نام خود گردانید و بازگشت. (همان، ۱۷۵-۱۶۸) در همین زمان قوم «قزاق» و «قرغز» و دیگر قبایل درممالک فرغانه سکونت داشتند که سید امیر نصرالله قصد داشت آنها را با «دین و آیین محمدی» و راه روش مسلمانی آشنا سازد. (همان، ۱۸۹)

تاریخ اجتماعی

۱- شهرهای ایالت فرغانه

در کتاب «احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم» ذکر شده است که فرغانه چهل منبر دارد، قصبه آن «اخسیتک» است. از شهرهایش «میان روزیه»، «نصر آباد»، «مناره»، «رنجد» «شکت»،«زارکان»،«اوزکند»،«اوش»،«قبا»،«برنگ»،« مرغینان»،«رشتان»،«بوکند»«کاسان»«بابجارک»،«اشت»،«دکرکرد»،«مسکان»،«بیکان»،«اشحیحان»،«خیرلام»،«بشبشان»،«اشتیقان»،«زرندرامش»،«وانکت»،« کند»،«بوکند»،«توبکار»،«اوال»،«نوقاد»،«جدغل» و«شاودان» را نامبرده است. (مقدسی،۱۳۶۱: ج ۲ ،۳۸۳)

در قرن چهارم «اخسیتک» بر ساحل شمال سیردریا(سیحون) مرکز ایالت فرغانه بود. در توصیف این شهر آمده است «قصبه فرغانه شهری بزرگ است، پیرامنش پر درخت، نهرهایش پر آب، آبادان، حاصلخیز، با ارزانی است. شهری اندرون دارد که کاریزها از آن گذشته انبارهای زیبایش را با آجر ساخته و گچکاری کرده‌اند، پر آب می‌کند. جامع و بیشتر ساختمانها در همین اندرونی است و ربض (حومه) دور آن را فرا گرفته، که یک کهندژ و چند بازار دارد ...» (همان ، ۳۹۱) در معجم البلدان در توصیف «اخسیکث» آمده است: «نام شهری در ورارود است که قصبه بخش فرغانه به شمار می آید. در زمینی در پهنه کرانه رود چاچ است ... یکی از زیباترین شهرهای ورا رود در اقلیم چهارم است» (حموی،۱۳۸۳:ج ۱ ،۱۵۰) در اکبرنامه که در قرن یازدهم هجری نوشته شده است «اخسیکت» مشهور به «اخسی» ذکر شده و یکی از بلاد هفتگانه ولایت فرغانه محسوب شده است. نویسنده این کتاب در مورد فرغانه می گوید: «... در این ولایت هفت قصبه واقع است پنج به جانب جنوب دریای سیحون و دو به طرف شمال او. از قصبات جنوب، اندجان، اوش، مرغینان، اسفره و خجند است و از قصبات شمال، اخسی و کاسنان» (ابوالفضل مبارک،۱۳۸۵: ۱۳۵-۱۳۴) «باب» از دیگر شهرهای بزرگ فرغانه بود که در کنار رود چاچ واقع بوده و از پر برکتی آن شهر یاد شده است (قدامه بن جعفر،۱۳۷۰: ۵۴)

«اوش» در معجم البلدان به عنوان یکی از شهرهای بزرگ فرغانه ذکر شده است که در نزدیکی شهر «قبا»

قرار داشته و دارای بـارو و چهـار دروازه و یـک کهنـدژ بـوده اسـت. در ادامــه توصـیف «اوش» آمـده اسـت: «چسبیده به کوهی است که دیـده بانـان در آنجـا رفتـار ترکان را می‌پایند سرزمینی زرخیز است» (حموی، همان، ۳۵۸)

از دیگر شهرهای فرغانه «اوزکند» است. ابن خردادبـه در وصف این شهر می‌گوید: اوز کند آخرین شهر فرغانـه است و بعـد از آن «دارالحـرب» اسـت. دارایـی دیـوار و کهندژ و چندین دورازه است. این شهر تجارتگاه ترکـان است. اوز کند دارای باغات و آبهـای جـاری اسـت (ابـن خردادبه،بیتا: ۵۹ و حموی ، همان: ۳۵۸)

» خجنده» نیز از جمله شـهرهای فرغانـه ذکـر شـده است. حموی در وصف این شهر مـی گویـد: خجنـده در غرب رود چاچ واقع است، شهری خوش آب و هوا اسـت و هم گونه میوه که بهتر از میوه های نواحی اطراف است دارد.در مورد مردم این شهر آنها رابه زیبایی و مردانگـی وصف می کند.در باب معیشت مردم این دیار می گوید ؛ از نظر مواد غذایی و غلات، مزارع خنجده کفاف مردمش را نمی دهد و بقیه نیاز خود را از منـاطق دیگـر بـویژه از فرغانه و اشروسنه بوسیله کشتی هایی که در رود چاچ در حرکت هستند تامین می کنند. (حموی،۱۳۸۳: ج۲، ۲۷۲)

تاریخ فرهنگی

۱- آداب و مذهب فرغانه

مسعودی نقل می‌کند که در اعتقادات مـردم گذشـته، هفت خانه بزرگ وجود داشت که به نام سـتارگان یعنـی خورشید و ماه و پنج ستاره دیگر ساخته شده بود. یکایک آن خانه‌ها را نام می برد تا به خانه ششم مـی‌رسـد و در شرح این خانه می‌گوید: «خانه ششـم کاوسـان بـود کـه کاوس شاه آنرا در فرغانه خراسان بنام مدبر اعظم اجسام سماوی یعنی خورشید بوضعی شگفت انگیز بنا کرده بود و المعتصم بـالله آنـرا ویـران کـرد» (مسـعودی، ۱۳۷۴: ۵۹۰-۵۸۷) به احتمال، خانه وصف شده در فرغانه، معبد یا یکـی از مکانهـای مـذهبی مـردم آن منطقـه در دوره باستان بوده است. مقدسـی نیـز بـه وجـود خانقـاه هـای کرامیان در فرغانه در قرن چهارم اشاره میکند (مقدسی ، ۱۳۶۱، ج۲، ۴۷۴)

قزوینی نیز که کتاب خود را در قرن هفتم به نگارش درآورده اشاره میکند که اهل فرغانه در مذهب ابوحنیفـه می باشند و از آداب مردم آن ولایت آن است کـه وقتـی کسی از میان آنهـا بمیـرد، «گـوش خـود را درمـاتم آن بزرگ ببرند» (قزوینـی، ۱۳۷۳: ۲۹۱) درکتـاب «تبصـره العوام فی معرقه مقالات الانام» مـردم فرغانـه را حنفـی مذهب و از نوع جبری آن نـام بـرده اسـت (بـه نقـل از صفا،۱۳۷۸: ج۲، ۱۴۹) صاحب کتاب احسن التقاسـیم در وصف مردم فرغانه می گوید: «هر شهر که سخت سرما باشد، مردمی پر گوشت و چـاق و خوشـگل و پـر ریـش دارد چون فرغانه ....» (مقدسی، ۱۳۶۱،ج۱، ۴۹)

۲- عالمان و فرزانگان فرغانه

از عناصر فعال سیاسی دوره اسلامی که اصل و نسـب آن به فرغانه می رسد ابن طولـون حـاکم مصـر در دوره خلافت عباسی است که پدرش از اسیران فرغانه بود که در دستگاه خلافت پرورش یافته بود (ابن خلدون ،۱۳۶۳: ج ۲، ۴۵۶) دیگـری «محمـد بـن طغـج» معـروف بـه «اخشید» است. طغج ترکی از فرزندان شـاهان فرغانـه بود که به همکاری باخلفای عباسی پرداخت. المقتدر بالله خلیفه عباسی پس از مشاهده کفایت محمـد بـن طغـج، حکومت دمشق را به او عطا کرد و خلیفه القاهر حکومت مصر را نیـز بـه او داد و خلیفـه الراضـی «زمـام امـارت حرمین شریفین و ممالک جزیره» را نیز به او عطا کرد و او را «اخشید» لقب داد در آنزمان اهالی فرغانـه، پادشـاه خود را اخشید می گفتند. (خواند میر،۱۳۸۰: ج۲، ۴۴۹)

قاسم بن محمد بن عبدالله فرغانی مکنی به ابوعبدالله الرحمن، ازمردم فرغانه بود و از روایان حدیث بـه شـمار می‌رفت. وفات او رابه سال ۲۶۱ ق. در اسفراین نوشته‌اند (رنجبر،۱۳۵۸: ۴) ابوالعباس احمـد فرغـانی، از منجمـان مشهور دوره مامون خلیـفه عبـــاسی بود. ازمهمتـرین

کتابهای او می توان به «الحرکات السماویه» و «جوامع علم النجوم» که در قرن ۱۲ م به زبان لاتین ترجمه شد، اشاره کرد. (همان، ۳) محمد بن کثیر فرغانی، منجم معروفی بود که از او کتابهای «الفصول اختیار المجسطی» و «عمل الرخامات» در علم نجوم تالیف شده بود (همان، ۴) شیخ ابوبکر واسطی، عارف معروف، اصلش از فرغانه بود، وفاتش در سال ۳۲۶ ه. در زمان الراضی خلیفه عباسی بود (مستوفی،۱۳۶۴: ۶۵۱) مسعود بن منصور اوشی از اوش فرغانه بود که در علم فقه تبحر داشت وی در سال ۵۱۹ ق درگذشت (حموی، همان، ۳۵۸)

ابوحفص عمر بن محمد بن طاهر اندکانی، صوفی معروفی بود که به سال ۴۸۰ ه. در اندکان متولد شد و در فرغانه بزرگ شد و درکاسان به سال ۵۴۵ درگذشت حموی از وی به عنوان «پیری مقری، پاکدامن، نیکوکار و روایت شناس» یاد کرده است (حموی، همان، ۳۳۳)
سراج الدین علی بن عثمان اوشی مکنی به ابوالحسن از اوش فرغانه بود از تالیفات وی می‌توان به «بدء الامالی» در توحید، «تحفه الاعلی علی شرح بدء الامالی» و «الفتاوی السراجیه» که مجموعه فتواهایی براساس مذهب حنفی است . تالیف این کتاب در سال ۵۶۹ ق . انجام یافته است (رنجبر،همان: ۶)

قطب الدین بختیار کاکی (ابن کمال الدین احمد بن موسی کاکی اوشی) از مشاهیر و مشایخ چشتیه هند است. وی در اوش از توابع فرغانه به سال ۵۸۲ ه. ولادت یافت و به هند رفت در جرگه مشایخ فرقه چشتیه در آمد و به مقامات عالی رسید تا آنجا که خلیفه معین الدین سجزی شد و«فرید الدین شکر گنج» که خود از مشایخ معروف چشتیه است مرید و جانشین او بود و کتاب «فواید السالکین» را در ذکر مقامات او نوشت قطب الدین به سال ۶۳۴ در پنجاه و دو سالگی وفات نمود وی شعر فارسی نیز می‌سرود و کتابی در ذکر مناقب مراد خود معین الدین سجزی دارد به نام «دلیل العارفین» که در «لکنهو» به طبع رسیده است. (صفا،۱۳۷۸: ج۳، ۱۳۱۸)

«اثیر اخسیکتی» از شاعران معروف قرن ششم هجری می باشد. اصلیت او به اخسیکث از توابع فرغانه می رسد در شرق ایران پرورش یافت و در همانجا به شاعری پرداخت. اما بر اثر زوال حکومت سلطان سنجر سلجوقی و هجوم غزان به خراسان، ناگزیر از آن منطقه روی به سمت عراق عجم آورد و در همدان به خدمت رکن الدین ارسلان بن طغرل رسید او علاوه بر سنجر سلجوقی، اتابکان آذربایجان بویژه اتابک ایلدگز و قزل ارسلان را مدح گفته است. (همان، ج۲، ۷۰۷)

برهان الدین علی بن ابی بکر عبدالجلیل فرغانی مرغینانی، فقیه و محدث و مفسر و جامع علوم زمان بود. متولد مرغینان از توابع فرغانه و مشهور به شیخ الاسلام بود. در هنگام هجوم چنگیز در شهر مرغینان اقامت داشت. «از طرف اهالی آن دیار به ابقاع مصالحه فی ما بین ایشان و چنگیز خان منتخب شده و عاقبت در سال ۶۱۷ از هجرت در اثر مخالفت مقررات مصالحه و عهدنامه به قتل عام و احراق شهر ایشان از طرف چنگیز خان تصمیم و صاحب ترجمه نیز [عبدالجلیل] در آن غائله فوت شد» (حاجی خلیفه، ۱۳۷۶: ۳۷۵)

شیخ عمر ملقب به رشید الدین الفرغانی از اهالی فرغانه بود. او در ولایت سنجار مدرس بود که از ملک اشرف رنجیده بود. مستنصر خلیفه عباسی او را به بغداد فرا خواند و او را مدرس مدرسه مستنصریه نمود. وی در سال ۶۳۳ ق. وفات نمود. (قزوینی ، ۱۳۷۳: ۲۹۲)

بهاء الدین مرغینانی، وی شیخ الاسلام فرغانه بود و به طور موروثی این منصب را داشت در زمان او طغان خان حاکم فرغانه بود. بهاء الدین صاحب علوم دینی و دنیایی بود به طوری که جوینی درباره او می گوید: «جناب او را مجمع بقیه فضلاء عالم دیدم و مرجع صدور آفاق هرکس را که بضاعت فضل سرمایه بودی و آنرا خود رواجی نیست در جناب او آن متاع رواج گرفتی ...» (جوینی،۱۳۸۵: ج۱، ۳۲۳)

سیف فرغانی، از شاعران قرن هفتم و هشتم هجری می‌باشد. اصل و منشا وی از فرغانه بوده به سیف فرغانی شهرت داشته و خود او در اشعارش غالبا «سیف

فرغانی» تخلص کرده است. وی مانند بسیاری از مشایخ عهد خود که ایران را به دلیل هجوم و آزار مغول، ترک می گفته و در کشورهای همسایه گرد می‌آمده‌اند، از زادگاه خود به آسیای صغیر رفت و در شهر «آقسرا» درگذشت. یکی از کاتبان معاصر او به نام محمد بن علی کابت آقسرایی، دیوان سیف را مدتی بعد از وفاتش استنساخ نمود. (صفا،۱۳۷۸: ج۳، ۶۲۴-۶۲۳) کمال الدین مسعود خجندی از خجنده از توابع فرغانه است که وی از شعرای قرن هشتم هجری می باشد (رنجبر،۱۳۵۸: ۷) سعید الدین محمد بن احمد بن محمد، مکنی به ابوعبدالله، صاحب کتاب «منتهی المدارک» در شرح «التائیه الکبری ابن فارض» از دیگر علمای فرغانه است که تالیف کتاب اخیر الذکر را در سال ۷۳۰ به پایان رسانده است. (همان، ۶)

سیمای کنونی فرغانه

ایالت فرغانه مورد تحقیق مقاله حاضر، امروزه به سه بخش در کشورهای ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان تقسیم شده است .

استان فرغانه امروز یکی از استانهای کشور ازبکستان است. وسعت آن ۷/۱۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۲/۷۳۶/۰۰۰ تن است شهرهای استان فرغانه عبارتند از: فرغانه، خوقند، مرغیلان یا مرغینان. جمعیت خوقند در سال ۱۹۹۹ میلادی، ۱۹۲/۵۰۰ نفر بود. این شهر بر مسیر خطوط آهن قرار دارد و صادرات آن ابریشم و پنبه است. خوقند در ۲۲۸ کیلومتری جنوب شرقی پایتخت ازبکستان یعنی شهر تاشکند واقع شده است. شهر مرغیلان یا مرغینان درسال۲۰۰۹میلادی ۱۹۷۰۰۰ نفر جمعیت داشت(http://fa.wikipedia.org) .

از مهمترین شهرهای ایالت فرغانه در طول تاریخ، شهر «اندکان» یا «اندیجان» بود که این شهر امروز در ازبکستان قرار دارد. وسعت آن ۴۲۰۰ کیلومتر مربع و جمعیت آن ۲/۲۸۰/۰۰۰ نفر است . (http://fa.wikipedia.org)

از دیگری شهرهای قدیمی ایالت فرغانه، شهر «اوش» بود. اوش امروزه شهری در قرقیزستان است و مرکز استان اوش می باشد. این شهر در ارتفاع ۸۷۰ تا ۱۱۰۰ متری از سطح دریا برکران رود «آق یورا» که از دامنه‌های کوه آلای سرچشمه می‌گیرد، نهاده شده است. «اسفره» یا «اسبره» قدیمی امروز در استان سغد، تاجیکستان قرار دارد. جمعیت آن ۳۷۳۰۰ نفر است. «اخسیکت» قدیمی امروز به صورت ویرانه‌ای در ازبکستان قرار دارد. «اوزکند» از شهرهای قدیمی ایالت فرغانه ، امروز از شهرهای قرقیزستان است. (http://fa.wikipedia.org)

فهرست منابع

ابن اثیر، **تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران**.(۱۳۷۱)، ت: ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: موسسه مطبوعاتی علمی.
ابن بلخی، **فارسنامه**.(۱۳۷۴)، شیراز: بنیاد فارس شناسی.
ابن خردادبه، ابوالقاسم عبید الله بن عبدالله خرداد به، **المسالک و ممالک**،بیتا، ت: سعید خاکرند،بیجا،بینا.
ابن خلدون، **العبر (تاریخ ابن خلدون).(** ۱۳۶۳)، ت: عبدالمحمد آیتی، بی جا: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی .
ابن عرب قطغان، محمد یار، **مسخر البلاد**.(۱۳۸۵)، به تصحیح نادره جلالی، تهران: میراث مکتوب،
ابن فقیه، احمد بن محمد بن اسحاق، **البلدان (ترجمه مختصر)**. (۱۳۴۹)، ترجمه ح – مسعود، بی جا: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران،
ابن مسکویه، احمد بن علی، **تجارب الامم**.(۱۳۷۶ – ۱۳۶۹)، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی نقی منزوی، ؛ تهران : ناشر سروش – توس
ابوالفضل مبارک، **اکبر نامه (تاریخ گورکانیان هند).(** ۱۳۸۵)، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
افوشته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت الله.(۱۳۷۳)، **نقاوه الاثار فی ذکر الاخیار فی تاریخ الصفویه**، به تصحیح احسان اشراقی ، تهران: علمی و فرهنگی .
انصاری دمشقی، شمس الدین محمد بن ابی طالب، **نخبه الدهر فی عجائب البر و البحر**، ۱۳۸۲،تهران : انتشارات اساطیر.
باسورث، ادموند کلیفورد.(۱۳۸۱)، **سلسله‌های اسلامی جدید راهنمایی گاهشماری و تبارشناسی**، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز باستان شناسی اسلام و ایران .
بدلیسی، شرف خان.(۱۳۷۷)، **شرفنامه**، به تحقیق ولادیمیر ولییامینوف، تهران: اساطیر .
بکری، سید محمد معصوم.(۱۳۸۲)، **تاریخ سند**، تهران: اساطیر.
بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۳۳۷)، **فتوح البلدان**، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره .
بلعمی، ابوعلی. **(**۱۳۷۸-۱۳۷۳)، تاریخنامه طبری، به تصحیح محمد روشن، تهران: ناشر: سروش – البرز.
بیهقی، علی بن زید (ابن فندق).(۱۳۶۱)، **تاریخ بیهق**، بی جا: کتابفروشی فروغی .
تتوی، احمد و قزوینی، آصف خان.(۱۳۸۲)، **تاریخ الفی**، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران : علمی و فرهنگی .
ترکمان، اسکندر بیگ.(۱۳۸۲)، **تاریخ عالم آرای عباسی**، به تصحیح ایرج افشار،تهران: امیرکبیر.
ثعالبی، ابومنصور محمد بن عبدالملک.(۱۳۸۴)، **شاهنامه ثعالبی**، ترجمه محمود هدایت، تهران : اساطیر .
جنابادی، میرزابیگ.(۱۳۷۸)، **روضه الصفویه**، به تصحیح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
جوزجانی، منهاج الدین سراج ابو عمر عثمان.(۱۳۶۳)، **طبقات ناصری**، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب .
جوینی ، علاء الدین عطاملک بن بهاء الدین محمد بن محمد.(۱۳۸۵)، **تاریخ جهانگشای جوینی**، به تصحیح محمد قزوینی، ، تهران : دنیای کتاب .
جهانگیری، نورالدین محمد توزک.(۱۳۵۹)، **جهانگیر نامه**، به تصحیح محمدهاشم، تهران: بنیاد فرهنگ ایران .
حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله چلبی.**(۱۳۷۶)، تقویم التواریخ**، مترجم ناشناخته، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران : ناشر احیاء کتاب .
حافظ ابرو (شهاب الدین عبدالله خوافی).(۱۳۷۵)، **جغرافیای حافظ ابرو**، تهران: میراث مکتوب.
حموی بغدادی، یاقوت.(۱۳۸۳)، **معجم البلدان**، تهران : سازمان میراث فرهنگی کشور.
خواند میر، غیاث الدین همام الدین(۱۳۸۰)، **تاریخ حبیب السیر**، تهران: خیام .
دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود.(۱۳۷۱)، **اخبار الطوال**، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران : نشر نی .
رنجبر، احمد.(۱۳۵۸)، «**آشنایی با برخی از دانشمندان و ادبای فرغانه**»، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۹۹ و ۱۰۰ .

سپهر ، عبدالحسین خان.(۱۳۶۸)، **مرأت الوقایع مظفری**، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: میراث مکتوب .
شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد.(۱۳۸۱)، **مجمع الانساب**، به تصحیح میر هاشم محدث، تهران : امیرکبیر .
صفا، ذبیح الله.(۱۳۷۸)، **تاریخ ادبیات در ایران**، تهران: فردوس .
طبری، محمد بن جریر.(۱۳۷۵)، **تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر .
عبدالرحمن بن خلدون.(۱۳۷۵)، **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران : انتشارات علمی و فرهنگی .
قاسمی حسینی گنابادی.(۱۳۸۷)، **شاه اسماعیل نامه**، به تصحیح جعفر شجاع کیهانی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی .
قدامه بن جعفر.(۱۳۷۰)، **الخراج**، تهران: نشر البرز .
قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود.(۱۳۷۳)، **آثار البلاد و اخبار العباد**، تهران : امیرکبیر .
گردیزی، ابی سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود.(۱۳۶۳)، **زین الاخبار**، به تصحیح، عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب .
لسترنج، گی.(۱۳۷۷)، **جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی**، ترجمه محمد عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی .
مارکوات، یوزف.(۱۳۸۳)، **ایرانشهر در جغرافیای بطلمیوس** ، ترجمه مریم میر احمدی، تهران: طهوری .
مرعشی صفوی، میرزا خلیل.(۱۳۶۳)، **مجمع التواریخ**، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، تهران : کتابخانه طهوری و سنایی .
مستوفی، حمدالله.(۱۳۶۴)، **تاریخ گزیده**، به تصحیح عبدالحسین نوایی ، تهران: امیرکبیر .
مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین .(۱۳۷۴)، **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران : انتشارات علمی و فرهنگی .
مسعودی،ابوالحسن علی بن حسین.(۱۳۶۵)، **التنبیه و الاشراف**، ترجمه ابوالقاسم پاینده،تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی .
معین الفقراء.**(۱۳۷۳)، تاریخ ملازاده**، به تصحیح احمد گلچین معانی، تهران: مرکز مطالعات ایرانی .
مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد.(۱۳۶۱)، **احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم**، ترجمه علینقی منزوی، تهران: شرکت مولفان ومترجمان .
مقدسی، مطهر بن طاهر.(۱۳۷۴)، **آفرینش و تاریخ**، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه .
ملکم، سرجان.(۱۳۸۰)، **تاریخ کامل ایران**، ترجمه میرزا اسماعیل حیرت، تهران : افسون .
مولف گمنام.(۱۳۷۷)، **ظفرنامه خسروی**، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: میراث مکتوب .
مولف گمنام.(بیتا)، **مجمل التواریخ و القصص**، مصحح ملک العشراء بهار و بهجت رمضانی، تهران: کلاله خاور.
نرشخی، ابی بکر محمد بن جعفر.(۱۳۶۳)، **تاریخ بخارا**، به تصحیح مدرس رضوی، تهران: توس .
نسوی، شهاب الدین محمد.(۱۳۸۴)، **سیرت جلال الدین منکبرنی**، به تصحیح مجتبی مینوی، تهران: علمی و فرهنگی .
نطنزی،معین الدین.(۱۳۸۳)، **منتخب التواریخ** ، به تصحیح پروین استخری، تهران: اساطیر .
هدایت، رضاقلی خان.(۱۳۷۳)، **فهرس التواریخ**، به تصحیح عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی ومطالعات فرهنگی .
یعقوبی ، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح.(۱۳۷۱)، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران : علمی و فرهنگی .
یعقوبی، احمد بن ابی بعقوب .(۲۵۳۶)، **البلدان**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه ونشر کتاب .

۲- ماخذ اینترنتی

http://fa.wikipedia.or